

۱ کبریا در آن کیفیت که حاجی سید جواد را در آن وقت

که از تقدیم آن از معانی اجبار صفهان بعد موعوم حاجی سید جواد
والله اعلم لا یمیز الله فی خیرة استر اینچ پروردگار حضور است
دوره هیات خویش عالم دین **در بنی** عالی داشته
دعا کرده اند دعا کرده اند شرافت و ایمان از خود با آنکه در آن
بنام سید جواد **سید جواد** است - نحو حاجی سید جواد فرموده است
بر آن آیین دهنه و شهرت کمال خانه امامیه و انبیا خدمت فرموده است
شرف شدم و علاقه های آنقدر از آنجا که رابع آنجا شرف شدم
بودم از پانزده تا بیست و نه سال در آن وقت شرف شدم
تعارف و حالت بیعی را در آنجا که مطابق باقیم و در آنجا
در آنجا در مجلس روئنه شرف شدم و در عین ذکر صاحب
حضرت سید احمد دیدم در نهایت شدت گریانند در آن
بذکر نصیحت فرمودند که ای حضرت حدیث و متن روایت تجاوز
کنند - **چند در انصاف** حج البریه و عقیقت بسیار در آنجا
عرفات جمع بینه ای در آنجا **انصاف** را آسان کرد
حضرت لا دیدم که از حیث خضوع و خشوع و تو خیر دعا

کبریا در آن کیفیت که حاجی سید جواد را در آن وقت
که از تقدیم آن از معانی اجبار صفهان بعد موعوم حاجی سید جواد
والله اعلم لا یمیز الله فی خیرة استر اینچ پروردگار حضور است
دوره هیات خویش عالم دین در بنی عالی داشته
دعا کرده اند دعا کرده اند شرافت و ایمان از خود با آنکه در آن
بنام سید جواد سید جواد است - نحو حاجی سید جواد فرموده است
بر آن آیین دهنه و شهرت کمال خانه امامیه و انبیا خدمت فرموده است
شرف شدم و علاقه های آنقدر از آنجا که رابع آنجا شرف شدم
بودم از پانزده تا بیست و نه سال در آن وقت شرف شدم
تعارف و حالت بیعی را در آنجا که مطابق باقیم و در آنجا
در آنجا در مجلس روئنه شرف شدم و در عین ذکر صاحب
حضرت سید احمد دیدم در نهایت شدت گریانند در آن
بذکر نصیحت فرمودند که ای حضرت حدیث و متن روایت تجاوز
کنند - چند در انصاف حج البریه و عقیقت بسیار در آنجا
عرفات جمع بینه ای در آنجا انصاف را آسان کرد
حضرت لا دیدم که از حیث خضوع و خشوع و تو خیر دعا

دعا نمایند و قار از جمیع ممتازند حتی از حیث عباد
نیز همیز بودند - در مدینه شب عاشورا در خانه یک از
سادات بنی تامله آنحضرت با جمعی بر آن عزادار حضرت
سید احمد دعوت شدند در مجلس من در آنجا فرموده است
شدم سوال کردم بچه خوب بودم بعرفان حضرت مرتب
شدم فرمودند بچه خوب بودم شیخ دست داشتی معرفت حاصل
نمودی عزیز کردم معاشرت فرمودند **در اینجا** همان
قسم اتفاقاً در غذا شکر نزد آنحضرت که آورده کنش
راحت بینه پرسیدم در صورتیکه نشان شده **فروش**
است فرمودند ماضی ندارد - در مدینه روزی
بمجلس آنحضرت وارد شدم در حالتیکه اصحاب **در نشسته**
و جای قدوس تفسیر سوره بقره که از قلم تقدس نازل شده
بود تلاوت **انصاف** می فرمودی مرا که دیدند سکوت نمودند
سفر تا امر توان فرمودند در آخر چرخ شنیده بهم آمد
نه شیعیان در **صحیفه** که کتب امامت نسبت است پرسید
اما اسم من در **صحیفه** اجاب فرمود است فرمودند بل

باندغره حضرت از زمین بیرون بر سر ایت فرمودند
 حضرت در آن وقت بیرون آمدند -
 جابله میرا عبدالحی میباشند که لیرا که دالدم از سر
 ذکر میروند همه با هم تیر و تیر است دلخ نظر با آنها
 بقصیر آنها در آنم -
 (نقد از قول حضرت اراقت پیرزاده جبار سید جبار) پیر از مر اجبت
 از سفر حج چند معرفت شده بود که برای تحقیق از پیرانم ایشان
 رفته بعد از دو روز بی رست ظهور را بر چو از حوض شردا دلها
 با اسم باب منور گردید جلوت او غول را دستگیر و سرش نمود
 بالافره التزام گرفت که در این باب با کسی گفتگو نکرده و در آن
 در ایام توقف جابله اسم او بود در آن وقت
 قبل از ظهور جمع با ایشان در شهر مکه بود بطور ایشاق حق
 بودند که سعی میکردند در بیج امور بدستور امام رضا گفتندی در
 بیرون شهر - حکایت میزند او در ایام ایشان میبود
 در بیفانه و یک از دستام بادیده که گفتند در این باب استیفاء
 میباشند که در آن زمان مرا از کسی پرسیدند که در آن وقت
 میباشند که در آن زمان مرا از کسی پرسیدند که در آن وقت

بیمه ایام دیدم ایشان منظر التالیه غیره هم امروز در این میباشند طوری برض حال غیر

جانبه سید عبد الرحیم اسم الله

نام سید عبد الرحیم که ملقب با اسم الله حیاتی از امامان صفهان و
 مبارک امدک مردم حاجی سید جبار مجتهد اثر بود - در ۱۳۰۰
 در قریه سیاحت و عده از دزدان مقدار اندک از او سربرد
 شد از این اتفاق آفتاب کرده بگندم را پس از آنکه در صبح بران
 دفع شد ایشان با صفهان آمده افسار با اقا سید جبار که یک
 از وقت صمیم او بعد بر خورد کرده در دست او در قریه است
 با ایت قرین فرشته شده است - سوال از آن کس که
 از شخص عالمیله تیار از پیر از آمده گرفته ام دورا
 در محله درب کوشک بجهت حضرت ملا حسین شیردین نه برده
 در دهان جلد امیر ایمان آورده بجهت امر الله مشغول
 و بطور مستعد که دال در آن روز شرف بجهت حضرت جبار
 روز شام میگویم تا اینکه حضرت امیر با صفهان آنرا فرماید
 در منزل امام عمید توقف فرمودند که سید جبار رحیم با
 دیگران بدون اینکه کسی بداند که او از مومنین است بزیارت
 مقصود عالمی از آن مکان مرفق شد از روز چهارم

در آن روز

هر چه میزاید از لایحه سید عبد الرحیم پرسید من و حضرات رفتیم
 بعد از مقدار طی مسافت هر کس بطرفی رفت روز در دوازده تن
 هر ابرو نه نمودند در زمین راه به میرزایحیی ازل مصادف شدیم
 علت برهنه آمدن پرسید گفتیم شوال کرد از کجا میآید شرح درود
 قبله نامور شدیم را از حراف حضرت باب الباب برار تبلیغ بیان
 نمودم و چون دیدی لباس و خراجی هستم شتران دینم بمن دادند
 از یکله بگریه جدا شدیم. وقتی بطهران رسیدم که حضرت ظاهره جلوس
 بودند در سفر قبل ملک آرزویشان مشرف شده بجمع و لایحه نمودند
 در زندان بجهت موفق بدرج حضورشان گفتم تا آنکه روزی در
 بازار بانو کراش ملاقات شد و لایحه از آن عزیزان و کوریه ترانتم
 با او صحبتی نایم چون او خدمت انحضرت میرسد و قتیقه را عرض
 میکنم حضرت ظاهره کتیبام امر بصیر و سکون فرمودند بعد از آن
 انخط بلیغ عالم قتیقه منصفه و عزمم لیر در رسیدن بشه تا آنکه در یک روز
 ایام موعیدک مستغظین بران خردم چهار رفته بودند انحضرت **نهار**
 بتوسط ذکر شایع امر احضار کرده چند دقیقه بجزمتان مشرف شدم
 ضمناً امر بخرید از طراکم فرمودند طراکم گفتم که ایستادار شده بودند

باب بیاید

در باب تلبی بر نوح بطرف سنهان حرکت کردم اما پس از چند روز
 توقف اشرا مبروک شده تعقیب نمودند ناچار نسبت دار السلام خدای
 بسیار شده و زیارت جگر حضرت **حوادث** تا آنکه ششم و آنچه را اینجا
 حاج میرزا احمد ریحا و تقاضای از انتم که موعود بیان حضرت بهاد است
 بطرف کوه حفره دیده و نمیدم (مخصوصاً شیراز وقتی منزل لامیرزا آقا
 رکابدار مجلس بود که جمعی از اعیان حضور داشتند جمع صحبت از موعود
 بیان بیان آمد من اظهار داشتیم که منظور موعود حضرت اعلیٰ اذن
 نظره را که هم اندر سر ابر است چون تا آنوقت کسی را نمیفهمید
 تلفت بود ظهور انخرف بگویند که آن که که اطراف من هجوم آورد
 خواسته مرا بکشند صاحبخانه پنهان نمود) بار سر از زمین
 از حضرت انور داموریت برار تبلیغ بطرف بوشهر و شیراز حرکت کردم و
 مدت هفت سال در شیراز تبلیغ مشغول و از طریق طلباست که
 معاش میکند اندم تا آنکه دیگر باره خیال وطن کرده باصفهان آمدم
 در اینوقت شخصی از مشوبین معروف بعلی گز از دردم مطلع
 شده باشر خریدار هیبتی برار دستگیر و از دست من **گرفته**
 قیدان و در ایشان من بخیال برادر آمدن از خانه حرکت کردم در این

علی گز

علاء دین رضی
 آقا میرزا حسن
 آقا میرزا حسن

در این وقت هر صلح بنظم رسید که اشعر را خواند بامنی او و حضرت
 شمر غنیمت بود که در اینک عمره قاطعان طریق - یا بنحویط ایتیمی نداده
 عزم خود را تصدیق کردیم و قه ناگاه شدم باز متذکر شدم جمع براه
 افتادم بطور شدت همین شعر تکرار شده در وقت بگذر افکام که شایه
 خطر در پیش باشد فرمایید با لافانه در محلی پنهان شدم در همان لحظه
 از معانی معجزانه ریخته و در آنجا افتاد با وجود آنکه همان با لافانه هم اند
 - با آنکه در نتیجه صندیت و شرارت مخالفین بجز از برکت و سه
 سلی و بزرگ در آنجا اندر مجدد با صفتها آرامم باز مصلحت مجرب بفرمود
 علمای موفقه و لا این سفر مختصر شد فقط ملاقات با حضرت امادی آن
 جناب حکما قبر کبر و بعضی از آنها مشاهده نمودند با صفتها گفته و از خوا
 احتیاط نمودم - بار اول این دفعه توقف ایشان در اصفهان بطول آنجا
 تا در ۱۳۰۱ هجری بمکه رسیدند این معهود فرمود علی چند از قوت ایشان
 اطلاع یافته غرض کرد مذکوری بر اردق ان سید بزرگوار اقدام نمودند
 و بقرستان سلام نمودند و جسد ایشان بزمین نهادند بزرگوار از وجود
 شریف در خانه ماند تا آنکه بمکه رسید و صبیحه الشیخ حنیفه مایه نایب
 در آن ملک خبر دادند نایب عبد الرحیم اباده فراتر شد ما موجود است

نایب عبد الرحمن صفا رضی

باعتبار حفاظت و تفرار
 ساعت هفت از شب گذشته آمدند آقا ایشان را و در آنجا که مکرر
 خود ایا ان اندازه می رفتند که بیینند از قامت آن آقا ماه تر نشانه
 انداخته بطرف هزار جریب بردند در همان وقت شب باز آمدند
 چند دفعه حمد کرده که فخر را رفته بوزانند و آفرینها آنها را
 رد کردند بعد از دفن هم نظر باینکه علماء روز آیند ان بدن مبارک را
 بزرگترین قوا بگفته بودند نزد مردم بران رسید با بیخ فقیه
 بزرگ در عدد بودند که قبر را بنش و مقصود آقا با نزار جریب نزار
 و لا امر بیت الشیخ خبر دار شده بجناب غلام صفا رضی توفیق که
 همه وقت بران خدمت امر الله سبحانه اقدام داشته اند اطلاع

در آن وقت که در آنجا بود

و در آنجا که در آنجا بود

داره الشیخ با مردم لاجرم توفیق شده در بعضی محستان دیگر
 شبانه آنجا عزیمت را بجز در همان حدود انتقام دارند و عالم
 در آن محلات قبر نیست در آنجا محترمانه انکار میسیرانند
 و پس از چندیم زیارت نامه مرقوم در زمین از قلم قدم باسم
 انوار مرقوم تاریک کردید - و از انچه بزرگوار که سپرد که اسم
 علی که سید محمد و دیگران سید کادل و توحی که سید عبد الباقی
 است بزرگ دختر باقی ماند و امروزه عالمه که بزرگوار و کون تکیه داده

که همه با غلوس نیت نیت امر مشغول در روح جبهه و اللبتار جبرائیل
سواد زیارت نامه که با اسم لایسید عبد الرحیم ^{یا علی}

یا قلم الدعا اذ لم من اجده و صعد الی سماء و حید و افق عنایتک
و تقرب السلام المشرق الظاهر من افق ارادة اله و النور الخ
من افق الطور و افقات الوی التي تصرعت فی م الحین من علم
اله رب العالمین علیک یا من اقبلت الیه اذ کفر به عباده و
اعرض عنه ارقائه و اشهد انک قمت کما ذکره و شانہ علی
شان ما عرفند سفوف العالم و غوضاء اللدم ته اقبلت الی ان
الل علی منقطعاً عما سواه و اعترفت بانطق بلسان العظمین الیه
و اشهد انک سمیت من کاس العرفان فی ایام بد الرحمن و شرب
کون البیان امام دجه مولی الادیان لعمراذ خرج ذکرک من تلمی
ماج بحر غفرانی و ما ج عرف غایت و لطق لسان عظمی طوبی لک
یا من تمسکت بحیر البیان و العرفان و ثبتت باذیال راء
رب العزیز المنان طوبی لک و لمن اجده و ذکرک بانزل من سماء
غفایت رب العفور الرحیم البها و الذکر و التناء سلک و عطا
و اعز و ظاهرک و باطنک و همه الیه برکاته

حجاب اخوند ملا کاظم طالقونیه

اقا ملا کاظم رزاه طالقونیه بود و در (صفها) تصدیق
خود را تمام نمود بطور سیرت در علم نمود که طرف اعتدال
علی شده اجازه میورانی یا مستقیم از م حرکت بطالقونیه
قبول حجاب اسم اله لایسید عبد الرحیم نظر بسابقه
که با معظم له داشت در ضمن ملاقاتها ^{تقریباً} اقا علیه السلام
با ایشان میبود تا با مدخره ایان حق آورد و پیرانیک
حرکت بطالقونیه که بانها سلسله متوال در ضمن
کاره شرعی خویش هدایت کبریا و استقیم این مشغول شده
و بعد از تبلیغ عده از ایشان با استعداد مردم ان ^{مفید} کتب
همه باقر (ذئب) نوشتند شما بران را میوراد شده
یا مستقیم بهائیت در هر عاصی شیخ مذکور ایشان را بهر طبع
بساط اقا و ملاک ایشان بر صیده شده بعد از این واقعه
یا صفهان آمده و در مدرسه علیها ممکن نمود و رفته
رفته باعث هدایت عده از ایشان عن کردید و اینها
نیز بنابر مذکره با دیگران را که از ^{مشغول} کتب سبب حاجت طلبت

پیر طالقونیه

گفته ناچار از درسه خارج شده و خانه را بگله تبدیل و در قدام بی
از رجایا در منزل شده طوری ^{که} شکیده که طلب از شد و محبت ن
مطلع شده قضیه را بشیخ محمد باقر اطلاع دادند و جمع جمعی از
او درخواست کردند و خواستهم سابقه بحکم آن مرد محترم داشت
و اما در طایفه خویش هم بعد از آن بای بودی عذر او را خواسته بودند
از تبلیغ کردن جمعی از محققان متقی نیز خبر یافته بود بنا بر اینجهت
حکم قضاوتی را نوشته و خون مبارکتر ابداع ^{نفت} اینجرا
بحضرت سلطان اشهدا ^{شیراز} فرادند اینجا بهم بفرستید وسیله
حرکت جناب ^{شیراز} ملا کاظم را بطایفه خویش فراهم ^{شیراز} قایلین ^{شیراز} خود فرستاد
تا نیاید در اثر تبلیغات و اقبال بعضی با مراد ^{شیراز} عرضا شروع شده
حتی ^{شیراز} لاسیده آقا جان که شخصی عالم و در اینجا بانفوذ بود او
نیز شهادت بر بای بیون خالون شترم ^{شیراز} خف داد کار بای ^{شیراز} سید
که ناچار معاودت با سفهان کردید ایندفعه نیز مانند قبل
در نتیجه ^{شیراز} موفقیست بخدمات امریه در شهر مشهور شده در اینجا
که نظر سلطان تازه بعلومت اینها ^{شیراز} منصرف شده بود
نهایت نزد او برده فرستاد ایشان را بامعه که دیر تسلیم

سید اشکان

و تسلیم نمودند از آن جمله حاجی محمد رضا شهید ^{شیراز} شاه لاسیده
ابو اقصی ^{شیراز} لاجر باقر حاجی ابوالحسن ^{شیراز} لاجر کاظم ^{شیراز} لاجر ^{شیراز} لاجر کاظم
سید حاجی ابوالحسن ^{شیراز} نوشتر ^{شیراز} و برادرش حاجی عبدالحسین بودند و جمع
را اجبر کردند و در صدد گرفتن بعضی دیگر نیز بودند و بنا
بر ثروت ^{شیراز} و متاع آنها ^{شیراز} خوراکیها ^{شیراز} ساختند و حضرت
سلطان اشهدا ^{شیراز} برابر ایشان ^{شیراز} فرجی میفرستاد ضمناً حاجی
عبداله ^{شیراز} نجف ^{شیراز} با دریا ^{شیراز} لاجر ^{شیراز} شایع رواته کردند و او از آن شهر ^{شیراز} تکران
بنام عبدالرئیس شاه مخیره نمود تا حکم استخلاص عرفات صادر شد
و از حبس ^{شیراز} رها ^{شیراز} یافتند ^{شیراز} ملا کاظم بعد از آزادی ^{شیراز} شیراز ^{شیراز} رفته
چند روز ^{شیراز} در اینجا توقف کردند ^{شیراز} باز بطایفه خویش آمد ^{شیراز} ایندفعه تا
اندازه ^{شیراز} با حکمت سلوک ^{شیراز} مینمود ^{شیراز} اتفاقاً روزی در مجلس عقده
با سید عیسی ^{شیراز} میهندان ^{شیراز} حضرت ^{شیراز} علیه السلام ^{شیراز} میاید ^{شیراز} سید چون
خود را ^{شیراز} عاقل ^{شیراز} مینمید ^{شیراز} شروع ^{شیراز} بقدت ^{شیراز} میکند ^{شیراز} مردم ^{شیراز} را ^{شیراز} اسپین
میاورد ^{شیراز} با لاف ^{شیراز} ره ^{شیراز} شمشیر ^{شیراز} میهند ^{شیراز} و آنچه ^{شیراز} بر ^{شیراز} ما ^{شیراز} لاسیده ^{شیراز} آقا جان
سابق ^{شیراز} الذکر ^{شیراز} که ^{شیراز} چند ^{شیراز} قس ^{شیراز} موفی ^{شیراز} با ^{شیراز} یانی ^{شیراز} شده ^{شیراز} بود ^{شیراز} گرفته ^{شیراز} منفرد
با ^{شیراز} صفهان ^{شیراز} فرستادند ^{شیراز} بعد از ^{شیراز} ادول ^{شیراز} ایشان ^{شیراز} در ^{شیراز} شهر ^{شیراز} نیز ^{شیراز} فرستادند

شروع شد و صاحبی که اسم او را با چند نفر دیگر دستگیر نمودند
 و قتلید و ملاکظم را بچند نفر اسلطان آوردند از اعتقاد ایشان
 پرسید جواب داد نظر به بیانات وارده از پیغمبر خدا و کتب
 علیهم صلوات الله تعالی و ظهور قائم و قیوم بعد از او
 عالم تحقق یافته بر اثبات و شرح مطلب نراهی از قرآن و احادیث
 بیان کرد نظر اسلطان گفت اگر سید باب امام بود چگونه او را کشتند
 جواب داد میگویند که در مسکن او عزادار حضرت سید الشهداء
 سایر ائمه هم فرج میشود و همه آنها را و محاسن تعریف بر حضرت دادند
 است لکن ترویج و جواب داد سخن دیگر گفت با این بقره
 بر ایران و فتور از لب حضرت ملاکظم را در روز ۱۳۹۳ در میدان
 شاه بالاسکوئیک در آن قوت بر سر پا بود سر بریده و سید شاز
 جهان را در تخته مردم با حرمها مختلف حتی سید و خوبان
 جسد مطهر همه در شدند بعد از آنکه بسیار بالذخیره در خواب
 که معرفتیکه بکتابش است انداخته دیواری را بر روی آن
 بکشد تا زین خراب نموند - و لا سید آقا جان را همان نزد
 از صبیح تا قبل از ظهر خوب زده و کوشش را بریده چهارگز

۸۶۷

کرد بازار را گردانیدند - میگویند در موقعیکه مرغها بیها ایشانرا
 باوشها بریده و چهار کرده در بیهم دکان میبردند و همین از صاحب
 دکان میرفتند اتفاقاً از دکانی که شسته - نمیکشند
 - جناب را سید آقا جان با ایشان میگوید که این دکان باقی
 (?) ماند و منوقتیم برای آن تعجب میکنم و اظهار میدارند این
 طایفه چه چیز بودیستند در این حال ابداً متناهی نیستند
 از جامعته است با آنکه تا سه روز در همه شهران سید علی
 را گردانیده و بعد بیضا با کوه صفهان را که در پنج روز شهران
 برده در محلهای عمومی نمایش دادند و زاد نمودند -
 همانطور که ذکر شد و این گویا چهار جناب ملاکظم نقی
 مبارکی دیگر نیز مبتلا شده و زحمت دیدند لکن لازم است
 که شرح حال و گزارش ایشان هر را که ممکن است مذکور دارم
 از آنچه پیران مرحوم حاجی ابوالحسن نوشته اند میباشد
 و شرح حال ایشان از این قرار است

حاجی ابوالحسن نوشته است که در وقت که من فدا بودم در خدمت
 امراله با اشتغال و انجمن حیرت انگیز جائقان و برای این

ابن ابی عمیر
 ابن ابی عمیر
 ابن ابی عمیر
 ابن ابی عمیر

نقوس چون نور تابان بودند که موموم به مهر ماقم در لور حایا
 عبدالحیث و دیگران که هر باقر اعلی در اصفهان مشغول تجارت و
 صاحب الملک و خانه بیوند بیشتر اوقات بجا سر و محافرا حیا
 در منزل ایشان تشکیل میشد و بسیار از امور امریه بوسیدانان
 حیرت میگشت لهذا در میان یار و غیار با اسم امر معروف و مشرف
 بود که کاکم حاجی عبدالحیث در سال ۱۲۹۳ بساعت اقدس جانم
 جدا شد الله عظم شرف شه ندیس از مراجعت در اصفهان
 مشرف شد و مسکن بعلی انتهار یافت و چنانچه مذکور است
 با جناب الاملا کاکم گرفتار شدند و زحمت بسیار دیدند
 با نذره بعد از شهادت توابع تریخ سلطان الهدا و محبوب شهدا
 مجبور بالمهاجرت شده بسیار زحمت چند روز شهر کونست کرده
 و از آنجا نیز بعضی آباد بپورت نموده متوطن شدند املاک
 و خانه و باغ حاجی عبدالحیث را عیال و پیشکش که در اصفهان
 مانده بودند تصاحب کردند بعد از چند روز که در لور از طرف
 حاجی عبدالحیث معین شد تا املاک کثیرا بفرود شد لا محلی (ان بنی)
 مانع شده اظهار داشت چنانچه این شخص با است لذا اموالش در منزل

میرسد بیدهای آنزان ده عبد الصمد پسر الیک از امر اله اخوانی کرده
 علی تمک جسته و اموال و املاک حاجی مذکور را که در اصفهان
 داشت ضبط نمودند و با خبر بنیده دسیر در جوانی از اصفهان رفت
 با آنکه از خدا بر او ایمنی در داند از اتمام فائده نبرده در

شرح حال سید علی زرگر

یک از اجداد ثانی فادم که سید علی زرگر است که شخصی
 مؤمن و متقی و موصوف با مانت در زهد و تقوی بود چنانچه با اسم
 او در مانت بهای معروف شد در سال ۱۲۹۳ بجای و تحریر
 همکارانش جمعی در حدود گرفتن ایشان نیز بر آمدند سهام
 الدوله او را بمنزل برده مقداره طلا با داد تا برایش
 بسیار ثواب روز در خانه او متوقف بود چنانچه هر بار
 از سهام الدوله او را خواست جواب داد مقداره از او
 طلبکارم باید باندازه طلبی برایم زرگر کند پس از آن
 حاجی آزاد خواهد بود با نیز تدبیر اشید علی را از شر
 اعدا محفوظ داشت

شرح حال حاجی علی چینی فروش و برادرش

لاهور آباد
 ۳۰ جمادی الثانی ۱۲۹۴
 آغا محمد رفیع صاحب
 نیر غازی
 صاحب
 فریاد
 آغا محمد رفیع صاحب
 آغا محمد رفیع صاحب
 آغا محمد رفیع صاحب

شرح حالی حاجی محمد عینی فرزند برادر آقا
 از جمله مؤمنین و عدالت کاران امر الله در اصفهان چهار ماه
 بودند حاجی محمد عینی فرزند ۳ - لاهور ابراهیم تنباکو فرزند
 نایب غلام رضا ۴ - لاهور اسمعیل و از همه موافق تر حاجی محمد عینی
 که در امور روحانی و عدالت امر در منزل بی اعتبار اقرار نمودند
 منزلت بسیار تبلیغ حکم الله فی سبیل و نفوس ابرار تبلیغ بانجا میبردند
 در راه امر خودشان و برادرانشان را آخرت را آخر نمودند و تقصیر
 آن در ضمن حکایت حاجی محمد رضا شهید ذکر خواهد شد -

حاجی محمد رضا شهید در عشق امام
 حاجی محمد رضا اصلا غزاسان و در اصفهان تجارت میکرد
 برادر امی داشت که یکی به لاهور تفتی و دیگری لاهور علی مکرّم
 در اصفهان دلاله بود حاجی در ضمن کسب تجارت دانا بنده
 متول بود و با سالی نیز بیغ نفوس ابرار استقامت دلالت می نمود
 مکرر امداد سید زحمته و بتدبیر فراهم کردند و کفایت
 جبر و زندانش نمودند منجمه در ۱۲۹۴ با حضرت ملا محمد
 شهید مجبور شد در اثر اوقات حضرت سلطان شهید در

و مسافرت حاجی عبدالله نجف آباد را با شایعها هم نفوس
 ازاد کردید با وجود همه اعیانند عین کوه هر روز بیغ باغری
 اینست نهایت در درگاه شجاعت کلمات خدا را کوشه و طابعت
 بیغود در راه است مجلس تبلیغش در خانه مرحوم حاجی محمد عینی
 عالی تشکر میگفت دقتی با شخصی مطلب نام و رفیقش مرزا
 هارون که پیش خدمت نظر السلطان بود در هاتجانه مذاکرات
 تبلیغی کرد و مطلب قضیه را بجای سید محمد واعظ کاشانی و
 با در خان نظر السلطان خریدارند چند نفر فراتر نامور شدند
 که در وقت انتقال مجلس نامه حاجی عینی عاریتت در هر کس در انجامت
 دستگیر نمائید یک روز در میان حضرت از این مطلب مطلع شد
 اعدا در شب معهود حقیقت کشیدند و اجتماع فراتر در آن بود
 برادر دستگیر اجابتی نداد - روز حاجی محمد رضا حاجی
 سید محمد واعظ در راه موهب گشت چون واعظ مذکور عالی
 بر چند اجابتی کلمات می نمود و بیدگونی زبان می نمود حاجی غایت
 نکرده با سلام نماید واعظ اعتراض نمود که چرا این سلام
 نکرد حاجی جواب داد رسول الله فرموده بزرگتر یکتا مکرر در راه

به پیاده باید سلام گفته اگر تو بزرگ مری بر تو لازم است بمن سلام
 نماند و بعضی مذاکرات قیامین رد و بدل گشت و اعظا مذکور
 پس از آن مذاکرات تصدیق فرموده و بر علیه حاجی اندامه کرد
 و نظر السلطان را بتعقیب ایشان دادار نمود چون کار با بنی رسید
 اجتناب حین صلح دانستند که حاجی مهرها تحفیانه از اصفهان خارج
 شود و حرکت نمود و این سفر قیامین با قاست معظم در عشق آباد
 و شهادت آید - بعد از حرکت بخانه او رنجیده و در برادرش را گفته
 و کم کم آتش فتنه شعله داشت آن عبد الحمید و حاجی عبد الحی بنی تاجر
 و قلم باقر دلا نیرا حین ابغ لاجه کاظم عبا با ف را نیز گرفته بکلی
 را چو بر زده ماست و خاکه خود بحال بصورتها شاعرا لیده در با
 گرداند ه از شهر خارج نمودند حضرتان شبانه بمنازل خویش
 برگشته و پس از چند روز حاجی عبد الحی لظمان ده میرا حین آباد
 هجرت نمودند -

شرح احوال حضرت من سلطان اشهداد و مجرب اشهدا
 معروف میرزا ابراهیم آقا یکی از سادات جلیل القدر اصفهان
 و طرف اعتماد سید محمد امام جمعه سلطان العلماء بودند و
 حضرت نقطه اولی بود و بیشتر کارهای ملکه امام بوسیل او
 اداره میشد و در اوقاتی که حضرت اعلی در اصفهان و
 در منزل امام جمعه تشریف داشتند روزی انوجه مبارک را
 در منزل خود بنهار دعوت نمود و کور سعادت را از میدان
 ر بود چهارپه داشت که چکری بی این که معلوم بمیرزا کاظم
 بود در سن جوانی از این عالم رفت دست سپرد بیکرش اول آقا
 میرزا حسین حرم آقا میرزا حسن سوتم آقا سید اسمعیل بودند
 و کچه که میرزا ابراهیم تا اخر عمر در نظر کلمه العجو و خدات از او در
 عالم امر ظاهر شده لکن چرخ امروزه کسیکه از جریان زمان
 او اطلاع داشت داشته باشند نیست لذا از کارهای او در معارف
 ذکر در میان نمیباشد بعد از وفات سلطان العلماء آقا
 میرزا ابراهیم تربت را بست بپیر محمد حسین امام جمعه برادر امام
 معروف رسید و نیز امور املاک و کارهای خود را با اولاد میرزا

این را در
 ابراهیم
 این را در
 (میرزا کاظم)
 (میرزا حسین)
 (میرزا کاظم)
 (میرزا حسین)

ابراهیم و الکر کرد حضرات اساساً تجارت مشغول بودند و در این
 حال بحال خلوص بنصرت امراله مقدم خدمت ملوک و فرقی از
 بهائی و مسلم و دیگرانرا فرض نموده همیشه خشنود یکی از
 محترمین اصغفران میگفت من با آنکه غالباً با حضرات مختور
 بودم هیچ یاد ندارم که میرزا حسن یکده فقه با مجال و اطفاش غذا
 خورده باشد همه وقت در بیرون با همگانها نماز و شام
 صرف مینمود و همیشه اینک تا سه ساعت از شب
 از هر نوع کسب می در انجا بودند بعد از صرف تمام میگفتند
 میرفتند فقط همانها بهائی میماندند و مجلس خصوصی
 می شد که میرزا حسین ستار بزرگتر و غالباً در خانه میرزا
 بود که میرزا حسن کوچکتر بود. (سلطان اشهدا) و این
 از قبیل تجار است و حشر با محرم و کار کار روفا امری
 و غیره تمام بتوسط او صورت میگرفت در سنوات اخیر
 که شده است دستگیرین علماء و حکام نسبت به بانیان
 زیاد و ایشانرا مطرود بلاد میکردند غالباً با اصغفران
 آهه و از مراحم اینجی وجهی مبارک برخوردار می شده اند

حقیقتاً از خدمات ایشان نسبت به عموم در المن و افواه است
 که حیرت آورده میباشند ولی بر این مراعات اختصار از ذکر
 آنها صرف نظر میشود حتی اخبار و غیره بانیان از نیکی
 رفتار و دهر ابرایشان با فقرا و دستگیرین از دهها محرم
 در زمان قحط و غلله (۱۲۸۱) قصه نامیگویند
 که اینجی در بزرگوار در انسال اسباب نبی است عده ای از
 در ماندگان اصغفران شده بعد از شهادت این شخص در مدینه
 کلاه نقره میگفت اینجی که بعد از این بزرگوار بر او چو کشته در
 خلیه ایشان منگوداشت ما بر او تعمیر کردیم که از منزل خارج نموند
 بعد از چند روز که کار تمام شد و حاجب را کوفت جمع موقع عید رسید
 بعد از این خبری خواستم حواله بمن دادند از قناد وصول نوعی مقدار
 آن بعد از آنکه که بیشتر از مدت شاه اکثر نیز را حرفه کردم خلاصه
 در اثر خدمات بزرگیکه در عالم امر از ایشان بطور میرسد رفته
 رفته معروفیتی کاملاً حاصل کردند علماء اصغفران علی الخصوص
 شیخ حرایق (ذئب) را آتش مقدور سینه شهنشهر شده و چون
 عمر ایشانرا حورست میداشتند و از طرفی با امام جمعه مربوط و

تجار

و طرف رجوع آوردند لذا ضمیمه قلبیه را اجرا نمایند
 با وجود این هموقت از دسیسه و فتنه جوئی عفو مدارند و مشتبه در
 صدد عیبندگی و سید شهادت ایشان را فراموش نکنند در آن او
 را از محرمات اسلام معروف به بی بدنامی بود بسیار حراست
 کار آمد غالباً در منازل اعیان و بزرگان و مستحقان امر و نه
 میکرد و واسطه انجام کارهای مهم میشد در یکی از دفعات که علی
 بر این شهادت فریغ بفریغ اقدام کرده بودند حضرت پسر از طلوع
 شدن از این قصد مطهره استیصال این زن همه که سید محمد امام
 پیغام دادند در حالیکه او تا خوشی اظهار نمود حضرت کلماتی
 زنده هستم که نمیتواند بشاید برساند مطمئن باشید -
 باین مرتبه که عین امر امام عیبه بعد از عزم شدی سلطان الله لایحه معتمد مقام
 امام جعفر را حاضر کردید و طرف رجوع عفو را حضرت قرار دادند
 از این بعد فقط نظر ایشان بر اجرای ضمیمه ذکر شد و بفرموده پسران خود
 است ایشانرا ضبط نماید و عیناً بجزایر رساند و در راه راست کما
 ام حایت میکرد اما بفرموده که متروک است ^{بسیار} عفو جان یا قرض ^{بسیار}
 از ایشان اخذ نمرد و حق حضرت بجای آورد رسید که کردند معلوم

تا خبر هزار تومان از اول طلبکارند مطابقه طلب نمودند چون مشرکیم
 بمقدار قرض خود اطلاع یافت و بالغ بر هجده هزار تومان اسناد
 مسلم خویش را در دست ایشان دید. ملاحظه کرد اگر هزاره هزار
 تومان بقیه حساب فقط از روز دفتر و عیالات او باید بعد از
 ثابت شود هجده هزار تومان اسناد و امضایش هیچ قابل تردید و
 انکار نیست و ناچار باید پیردازد و چون برادر دینی خود
 به هجده حاضر ببرد جدا در صد دفتر ایشان برگرد از طرف
 میرزا سیلان ملا باشد برادر زن امام که بسیار مغضوب نسبت ایشان
 در نهایت عداوت بود و خواهرش که او نیز مشرک برادر فوق العاده باطل
 دشمن بود امام عیبه را بتسریع در اجراء تصمیم خود گرفتند
 لذا برادر انجام مرام خود قیام و اقدام نمود در ابتدا با نظر اسلطان
 مدینه آن حضرت ص کرد و این بود حسب قدر ایشان مفصل صحبت داشت
 و برار اخذ و عداوتشان قرار دادند تا روز هفدهم ربیع الاول
 ۱۲۹۶ هجری قمری رسید و جنابان که میرزا فتح ولا میرزا حسین و لا
 سید امجد برار رسیدند عیبه مولود نوبر بمنزل امام رفته مشارک
 شدند

کمان سابق پذیرانمو تغییر در رفتار خویش نداد قبل از بروجی
 امام جنبه میرا فرج چون کار از آشفته بدو بی اطلاع او عورت کرده
 رفته و با حرم برادر دیگر ماند تا بعد خاتمه یافت امام بیرون رفت
 اقایان یعنی امیرزاد عین و لاسید اسمعیل خاستند بی کار خویش
 بودند فرآشباشتر امام جمعه و عده از فرآشباشتر حکومتی
 که بر این ایستاد حاضر شده بودند اینج هم برادر را گرفته نزد ظل السلطان
 بودند جنبه میرزاجی بعد از اطلاع از واقعه بمنزل آقا میرزا قزوینی
 مدتی نیز از مردم پوزن نظر السلطان و شخصی با اهمیت بود رفتند
 شاهزاده عده را بر این مجلس ایشان فرستاد منظم که مولییز آوردند
 و هر یک از ایشان را در محلی علیهمه سفردا جبر منفرد - در آن نظر السلطان
 و امیرزاد را حاضر نموده اصرار بسیار کرد که نسبت اصحاب
 در کلمه را بگویند تا آزاد شوند و این مقصودش مجرب نشد مگر ابراهیم
 خلیف خان بزندان رفته ابراهیم خود که بدر بگویند تا راه شود و امیرزاد
 در جرایب میقتند شاهزاده هر چه در دل بخواهد میدهم و کلمه درستی نخواهم گفت
 در هر چه بخواهم دید اصرارش نماند و ایشان منظور او را مجرب نکردند

بها شده است چند تا زمانه با نوجوشتر یعنی ده خارج شده
 در همان روز که حضرت اتراد شکر کردند تا مورخ حکومت بدکان لاجم
 حین تنها کوفتش که از اجازت معروفه و غالباً با آقایان
 مختار بود رفته او را با پیش گرفته حیر کردند و کائنات تراغارت
 نمودند و با هاشم اول نظر السلطان هر چه را خواسته و نظر
 با اینکه با حیدریک که ریاست طائفه عیالهای را داشت نمود
 بودند و نظر السلطان با او اظهار ارادت نمودند و رخصت نمودند
 بار بر سر از رفتن ایشان از طرف ظل السلطان و امام جمعه عده را بخانه
 آقایان رفتند نظار میگفتند ادراک دیانتی اینها را میخواهم
 و در حقیقت طومار املاک و اسناد امام جمعه و اشیاء نفیسه را
 میخواهند طومار اسناد بدستشان نیافتاد و آنچه از
 نقاشی و اشیاء قیمتی که نوشته بودند در بساطها را هر زده رفتند
 تا نیا نظر السلطان فرستاد سه صندوق از اشیاء قیمتی دیگر از منزل
 ایشان برده ضبط نمود (و بعد از شهادتشان شترها را نیز از آنجا
 باصفهان دارد شده نیز در تملک خویش آورد) در آنوقت بعضی از تجار صفهان

که با ایشان میخواستند بنا بر آنکه بنام شاه تکران نزد که میرزا حسن و
 میرزا حسین را شاهزاده جبرئیل و ما با آنها طرف حبیب اگر صدمه دادند
 شو طلبها را از میان فرام رفت در نتیجه از طرف شاه امر شد که نزد
 بطور از بفرستند چنانچه تلکراف رسید شاهزاده تدبیر اندیشید و نگار
 که طرف حساب با حضرت بودند طلبیده گفت مگر به خود ما در محس
 تعزیر نماید و چند روز طول کشید حسابها خاتمه یافت ضمن چون
 میرزا حسین امام جمعه از این حکم اطلاع یافت و تعیین داشت که اگر در
 شهادت ایشان تاخیر شود در بطور انهم نروند او بجهت دعوت ایشان
 رسید و ایام باید تردد در میان با ادا نماید لهذا بنزد شیخ
 باقر که از معارف علمای اصفاها صاحب نفوذ بود رفته و او آنها
 از در چنین نوازی داشت با امام هر از همراه شده فتوا فرمود
 نیز فرموده و با بعضی از علمای معروف ایشان از قبیل حاجی
 سید جعفر سید آباد و ملا باقر قزوینی و میرزا محمد شام چهارم و
 امثالهم رسانیده و بنزدی طبرانی سلطان رفته شهادت حضرت را
 خواستار شدند اگر چه طبرانی سلطان کلمه سید را با فرمودند و

و در این موضع مکتوبت از خود گفت شاه ایشان را از فرخ خواست
 امام و شیخ هر دو مکتوبت کار جواب سلطان تقیاً عهده دار شده
 و سریع عمل را خواستار گشته شاهزاده بعد از گرفتن فتوا قریب
 دسند مکتوبت فرماد که ایشان را شهید نمایند امام شیخ
 در بالا خانه که متعابد محس در همان عمارت طلاله طریق بود نشسته
 و مشاهد اجرا منظر رخوها بالبابه خندان و قلبی شاد و مکرر
 میگویند رمضان میر غضب را که بر این شهادت ایشان
 حاضر نمودند ابتدا از این عمر با کوف چنانچه ابراهیم مفتی اصرار
 نموده جواب داد که نیرا که همه وقت از خواندن اگر ایشان
 بوده ام چگونه بقتلشان اقدام کنم در حالیکه سید هم هستند امام
 جمع بگردان خود اشاره نموده گفت تو کار اینها را تمام کن اگر تهای
 داشته باشد بگردان این بعد از عود را حاضرین از امام دیده و شنیده
 بالجمله دقیق میر غضب بر این اجرا امر حاضر شد خیاب
 میرزا حسن اظهار داشت اول مرا بکش و مرا حسین نیز بکشد
 خواهرش را کرد و این مطلب چند مرتبه بین اوین تکرار شد در حالیکه

خورشید یک عالم هم نوز عمر حضرت سلطان شهید ادریس است
 حرم آن شهید در راه خدا به لطفی خصیص داشت و بی پروا کسی را
 با مراد دعوت نمی نمود و در حرم حضرت سلطان شهید ادریس
 بتدریج نفوس سیکدنت و بها نظر که نوزین نیز تیغ در بریدن منزل
 خود از رجال پذیرای دلجو میگرداند ایشانم در اندرون خانه
 همانا در نشا، و پرستار و ارد شده کان بودند امور داخل
 انما نوازه بتوسط از زن آزاده اداره میشد بعد از شهادت
 ان ص و جو مبارک باز ماندگان شهید را التیفات میداد
 و در موقع حکایت شهادت ایشان باین خندان قصه میگرد
 و شکر این موهبت را می نمود

۴۰ میرزا اشرف شهید

۱۰ میرزا اشرف اصلاً از آمل نجف آباد اصفهان بود در
 زمان پیشکار محمد الدوله ۱۳۱۰ با آباءه حرکت نمود و در تلو
 چار که در صفر سنک انقبصه است توقف کرد و در اثر علم
 و تقوی و خلوص نیت موفقی بهدایت جمع کثیر از اهل آن
 قلع و حدود آباده گشت پس از مدتی که در اینجند ماند و اثرات
 تبلیغی او مشهود و معروف شد حکومت و علمای آباده بنامی تعزیری
 و زعمی که داشتند لا علیج عزیمت بهندستان کرد و چند
 در بیرون زندگانی نمود بعد با اصفهان آمده تقریباً سال در آن
 و اواخر مشغول تبلیغ امر الهی در تربیت نفوس بود اثرات نیکو در
 اینفر بر اهل حسن خلق و خلوص نیت ایشان در امور امری
 و نفوس اقبال گشت در ابتدا در رودخانه عاصیه ترنمه بر سر شرف
 و کعبه مصلی شده ثانیاً مفر بطرف لبنان و سایر نقاط
 اصفهان نمود در هر جا کلمات خدا را گوشه و طابین طریق می
 میفرمود فنش با خط نسخ ممتاز و شکسته به تحریر آیات و ادب
 امریه اشتغال داشت و با صفات مرغیته در اخلاق پسندیده

یار و خیار را جذب میگرد جنات حاجی میرزا حیدر علی ماه مبارک
بمراجعه سیفقتنا بابت حکم و قمار شایسته شما رسید - در اول
مهرماه ۱۳۳۱ قمری میرزا باصفهان مراجعت کرد در این دفعه کوشید
که میرزا اسدالله فرزند دربار اندرون ظل السلطان که میرزا باصفهان
نواب منشی آغا باشرا را تبلیغ کرد بهینجه که میرزا آقا نام
که جوانی چهارده پانزده ساله و خانه اش در اندرون ظل السلطان
دوم سفندم آغا باشرا بود هدایت سوف این جوان بطور اشتغال
بود که غالباً وقت عفو و تملک است و دستبند کنایه معطاب
ایقان میگردد برانید روزی آغا باشرا از او میپرسد این چه
کتابی است که میخوانی جواب میدهد کتابت اللسان و قداد
از انرا بر او تملک میگردد آغا باشرا تمجید از انکلی تملک
سپس از حدیث روزی سفید با آغا باشرا میگوید میرزا آقا کتابها را
میخوانی او هم کتابی را از میرزا آقا گرفته خود را توقیف نمود
چون انقیضه انظر السلطان خبر دادید گفت از قرآن معلوم
باید میخواندند با نرون من راه پیدا کنند البته باید
صاحب کتاب مبلغ این چه پیدا شو بر او اجراء این حکم انجام

اجرای مظلوم شریف و عذاب برده و بقدر صدمه زدند که طاق
تمام شده دست کتار از لای میرزا اشرف آباده که گرفته ام بعد از
والدش فرزندها این ترا دستگیر نمایند نایب عبدالرحیم که
بالبعض از اجناس آشنا دست برسد اقا با که شخصی شهادت
ساله و پیر محمدی تجربه بود پیغام داد که حرمانه میخوانم جناب
که میرزا اشرف را ملاقات نمایم تا از امراته اطلاع حاصل کنم
اما که میرزا اشرف شب در منزل یکی از اجناس با جمعی همان بودند
صبح بجا فریغ فرمودند خواه دیدم ام و شرح ان است که در صبح
جمیعت بسیار از مردم حاضر بودند بزرگواری دیدم در میان
هموا ایستاده پرسیدم ایشان کیستند گفتند حضرت ابا درخانی
مشاهده شده که آنحضرت با آنکست مبارک اشاره بطرف انجماعت
فرمودند و با خط نیرن جلوسینه عمود حتی در سینه انفرخ نوشته شد
(لا اله الا الله الملك الحق البین) بعد از آن ره بمن فرمودند بیا
خواستم حرکت نمایم نتوانستم تا سه دفعه ایضا امر تکرار شد و فری
قدرت بر حرکت پیدا نکردم در دفعه اخری بفریخته باد در زید
و آیدت سیاه کرد (آباده) در برداشتم انرا بردن میداشتم

پرواز کردم تا بحضور مبارک شرف ششم بطوریکه من در زیر پای
انحضرت و تمام الجمعية در زیر پا من واقع شدیم و همان روز
بر حسب دعوتیکه اقا می فرمودند بر ابرار ملاقات با نایب عبید الرئیس بطرف
مدرسه چهار باغ حرکت کردند - لا حقیق و لکن با شرف میگویم
که در میدان شاه با نجیب پسر خودم اظهار داشتیم که قرار شده در
خدمت شاهی بودیم فرمودند که در مدرسه چهار باغ باشی
و عده کرده ام که ملاقات کنم ولی آنرا ذکر نکردم منم
ایشان رفتم تا وارد مدرسه شدم در ایوان بمقابله درب مدرسه
چشم بنایب عبید الرئیس افتادم با اقای نشسته اند خدمت
ایشان عرض کردم ای نایب عده ملاقات لطفا فرمودند
بله دیدم کار از دست رفته است همینکه چشم نایب با ایشان
افتاد برخاسته پیش آمدند و صحبت کنن از مدرسه خارج
شدند دفعه نایب جناب امیرزا شرف را گرفته اظهار داشت
حضرت والله شما را از خواسته جمعی دیگریم با او همراه شده است
با دستمال فرشتجات شان زلف ظلمت سلطان بردند در حین راه
معظم که را زنجیر بگردن نهاده جبر نمودند بعد از چند روز

از ایشان که در مکتب

روز ظلمت سلطان عده از علمای اصفهان با اقا بعضی (مجموعه)
دعوت کرده و حضرت الشرفراجلجلسه عا فرموده ایشان در حین
ورود سلام کردند اقا بعضی میگوید تو با ای هستی حق ندادی سلام
که محبت مسلمانان است بگردن ایشان جواب میدهند که خدا
در قرآن میفرماید (وللا تعذر للذمیع القوال الیوم اللهم استغفرنا)
با در ظلمت سلطان بیاض فریغ میگوید این شخص بیخ است ذرای
درب اندر او اعتراض با ای گفته و کتاب با آنها داده حکم را بدید
تا اجرا نمایم بعضی از علمای عا فرمودند بارش را سزاوارند با
ایشان همیشه بسیار رطایم صحبت میداشته در الوقت بطوریکه
ارسان بلند گفتند بنمایند که در دیکه در خارج می رتیم بود
کلمات ایشان را می شنیدند خلاصه اقرار بود عادت فساد
حقانیت جمیع انبیا نموده و بعد از آنکه حکم میکتبند امر آن
سبب نماید ایشان از احادیث و آیات قرآن استدلال
میکنند که این تکلیف شما بر خلف دستور و رضای خدا
است و این قلم از صورت یافت آداب بد تحقیق کرد و بتقلید
رد نمود در این ضمن عده از طلب وارد شده یکبار

یک شهادت میدهند که (میرزا اشرف آبادی در آن
 شناسم که ضال و مقدر است) ~~در وقت~~ لا میرزا احمد خان
 مشرف بیک از شهدای ظاهر شد میرزا اشرف را که بکر ایش شهادت
 دارید که ام است آن اخوند چنین سوگند است از اندیده
 و نیشناخت ~~میر~~ در وقت بعضی بجان مذکور چهار
 کرد در باره شایم بعضی عرضها میزنند - بار در افروز کرد
 از علماء و صفه فقط این زنب فوار شد از جو مبارک را نوشته
 و انفا نمود و لا سائری حکم ندادند شاهزاده ظفر السلطان
 در پایان مجلس احواد انحضرت را بدار او نیت شهید کردند
 و حبه بیشتر ابراز التماس زیاد فقط ریته اش میزدند
 و در شب تا صبح ملکوت باقیانده جسم کردند در
 فراجه واقع در ایت مطبخ در کودا ای انداخته و در او کشته
 را در آن خراب نمودند این واقعه در روز ^{۱۳۰۶} از ^{۱۳۰۶}
 محرم واقع شد - در همان اوقات حاجی میرزا آقا دولت
 آباد که خلیفه را جانشین میرزا امین ازل و رئیس ذریع عمیر ایالت
 بمیدانست و ازل نیز او را با فلور با تباشیر معرته نموده ^{مختصر}

ایله شتید میرزا احمد خلیفه او را با بخته غوف در سر بخورد و عجب ترا طه
 نمود که بر میرزا شته بر قبر صر و سیکه در ادست لعن کرد از آنرا ^{مختصر}
 بیدر ذکرتوف این عمل از این ^{مختصر} بر سفر بدین حقیقت و
 بطردن طرفین را ثابت نمود -

(اینکه در تاریخ ذی قعدة ۱۰۰۰ که بسعایت علماء حضرت اشرف عرف
 شهادت نامتوشه چنین نیت فقط بر حسب میرزا اراده طرز ^{مختصر}
 نمودن که شرح دلعه شده و همچنان نوشته اند حجه ایشان را بار
 کشیدند آن نیز با ^{مختصر} -)

در روز چهارم از شهادت حاجی میرزا اشرف حضرت حاجی میرزا احمد
 با صفه دار شدند در حالیکه از قنیه بی خبر بودند و فقط سه
 روز وقت کرده با بعضی از محرمین در وجه اجاب ملاقات نمودند بر حسب
 تصویر ایشان تشریف بردند زیرا اظطر السلطان در عده بجا ایشان را
 دستگیر کرده شهید نماید و علت از این تقصیر این بود که در سفر قنیه ^{مختصر}
 بوسید ایشان جهانیا نرا با جوش همراه نماید تا بر ضد ظفر السلطان
 شاه قیام کنند و نگذارند شاه شود توسط حاجی ^{مختصر}
 اجبار حاجی ملاقات کرده مطلب خود را اظهار داشت و وعده داد که ^{مختصر}

اگر تاج همراه شود من همه نوع برادرانم خواهم نمود و دانت نما
 ترویج خواهم کرد جناب عالی اظهار داشته باید از رحمت اعلی حضرت
 بهادته کتب تکلیف کنیم و کعبه از حوض مجهر انوار جوار رسید آن آیه
 غنی عن العالمین) و در موقع دیگر فرموده (باز آن آیه تبارک
 بوده و نیست کبریا انکه نظر السلطان دید بهای تیا با خداداد او همراه
 نشدند بر دشمنان خود و برادر شهادت حضرت عالی تقسیم گرفت این
 بود که اجناس ایشانرا در آنوقت بود از اصفهان فرستادند و نگذاشتند
 خرید و در دولتشان معروف بود -

واقعات ۱۳۴۱ در اصفهان

در جریان سده ۱۳۴۰ هجری قمری در نتیجه و صلح اوضاع مبارکه و اقتدار
 خلاصانه حضرت میرزا اسدالغان و سایر ثور و اطفال در اجاقی اصفهان
 ایجاد شده محافل و تاسر غالباً با جمعیت زیاد اتفاق میسافت و در
 آن اوقات شاهزاده عالی شیخ آرتیسر معروف و فقیه در علم و
 کلام و فقه و بیان فنی ج شرح نیت و در عالم امر مقام عالی را
 حاضر و مورد عنایات حضرت مولای الوار بودند در نتیجه عبادت علماء
 و تقورات بر فی سیاست مداران از شیراز با اصفهان تبعید شدند
 علمای نیز از آقاییان اصفهان نیز بر خندت ایشان خرد می کردند
 ظل السلطان هم با علم همراه شده در دم سلا از معاشرت و مجامعت
 اینجانب منع میکردند و با ایجاد تجلید و تکریم معظم که از بیس کونه
 اقدامی خود را نداشتند مخصوصاً جناب آقا میرزا علیخان ابن میرزا عبد
 الهادر مستوفی خزانة و جناب آقا میرزا جواد صرف خزانة که از اعیان
 شهر و تازه موقوف بایمان شده بودند اینجانب خرف خانه اطفال را در
 حدود منزل خویش اجاره کرده و خاص شیخ آرتیسر در اینجا نیز بر فتنه
 اهل کم مذکورات تیرس و بیانات دلنشین ایشان چنان فلور با خجسته

چه در بنام که جمعیت بر شنیدن فرمات تلبات با اندازه نه
 تریا همیشه که حتی در با مهار خانه برار و اریع جا رخای بنود علی
 و ظر السلطان که تا اندازه از ایمان و الیقان التجایکیزان
 م اطلاق پیدا کرده بودند جدا گویند تا معظمه لایسته
 بطرف طرفی عزیمت نموده و حرکتشان با حکم عدل و حجت صورت
 گرفت در غلغل این احوال روح منبعی از علم نورانی عالم با تمام
 اجزای اصفهان رسید که واضحا از ابتلا و شدت و فداکاری
 اجزا خبر میداد یکدیگر جمله از ان بیت (حقا که یار آید
 و نیز ادر خدا عفری بیجا و لوله در آفاق افتد که نور اثر آقا
 از قلوب عشاق بدم) مقدمه در ادب میرزا ^{۱۳۲۱} لا میرزا علی
 محمد روضه خوان که بعداً معروف بجای محمد رسته کتبی شدی
 بصحبه دار که جمله ای اخوند انرا گرفته به آقا بختی میرزا
 کاشانک انبیا التذیب برار اصفی حاجی صد بنامه اثر روضه و
 نه عفو او دونه چیز از آثار امیه بدست میاد درند در موقع خروج
 دزان بیت لا میرزا عینین و لا محمد جواد که قبله شرح حالشان
 نوشته شده رسیده و بکاشان آقا قوضاً میگویند بچه قانون

قانون شرعی یا عرفی بدون اذن صاحبخانه بنامش درود کرده
 در امور انش تصرف میکنند آنها نحو بختی رفته آنها میدارند ام
 صفتی توبه یمن کرده چنین و چنان گفته اند آقا برار دستگیر و
 از پیشان دستور میداد کارکنان در حدود وقت و فرصت در
 تا اینکه حاجی محمد اسمعیل ^{صفحه} اف که بلی از ایمان بر حضرتین
 بود در عالم بهائیت نیز مقامی عالی داشت صعود نمود چو خورشید در عالم
 برایش شمع خانه حاضر شدند اشرار از طلب و الواط متوسعی بیت
 آورده لاجرم جواد را گرفتند (ولی میرزا عینین بچنگشان نیافتاد)
 او را سر و پا بر بند در تمام بازار بافتها از تبت و آزار کردند
 کاپر سیله میزدند و وقتی آب دهن بر پیش میاندا غنچه و میلقند با
 گرفته ایم خلاصه این شخص محترم بود با حال از تبت و جفا آید
 شاه بودند در آنوقت لقب اول مردم در مسجد جمع شده بودند که
 دیگر جا رخای نداشت بختی ملاحظه کرد که اگر ذکر با بی بودن
 کند معنه بزرگ خواهد شد لهذا با اسم آنکه این شخص در سال
 قبل تر بخر کرده او را بد شرعی زوده را نمود و اظهار کرد
 در بخت میرزا عینین تمام باید بیاید این قضیه در دهم از صفر

صفحه ۱۳۲۱ واقع شد (سید روح الله علیه السلام می گوید که در نیمه اول ربیع
اول / ۱۳۲۱ در طهران مکتوب از مرحوم حاجی سید تقی منت در وقت
۲۳ صفر رسید و نوشته بود (تمیذ انم چه پیشه ام آید که حضرت
عبد الهادی همدان علیه السلام فرمودند حدیثی را از اجداد اصفهان در دست
شاید هنوز همان مکتوب در کاغذ حیات مرحوم حاجی میرزا عبد الله
صمیم فرزندش باشد) بار در همان روز با حضرت ایاد ابراهیم
دبستان الهی حضرت اقا شیخ محمد قاضی وارد اصفهان
شدند و چنانچه قول رسول درین باره لا مرد الا فاضل ولا لمرء و عدو
حفظ و مساعدت و الله یحب الهمم فخر بران شد که آزادانه تورا
عرض حال خوف و شکایت از ریش الفسید و اتباعش بسلطان ابراهیم
بنامه با عده ای از بستگان خوف و جمعی از اجداد قولنامه
رکن رفتند در ابتدا قولنامه مساعد بود در این وقت اقا نجفی
(ابن ذکب) رؤسای مجملات و افاضه را در محله ای را امر دادند
همگی را با اسم بابی میخوانند از آن وقت که در احوال اصفهان
سینه را از آن و عزاداری حرکت ملو و برداشته کار ایشان خلعت
تجذیبند و در بنا بر مدرسه و بخواهیم نمودند ضمن آنکه

تلاذی هم خبر کردند که از طهران بران نجفی دو مکتوبان ام رسیده که
همگی بنامهای عمیم باید مخرج کنند نام و کالین بسته مجاس
روشنه و جماعات در هر محل بر پایشان از اول داد و بانی شروع
شد از طرف حکومت هم مانعی نبود چون کار با برنج رسید
و در آن وقت دست داد و از طرف نظر سلطنت هم بر آن خارج کردن
حضرات از قولنامه اشاره شده لهذا با جماعت باید از این
مقدورون روی دیشتم ساعت از شب جمعه ۱۳ صفر ۱۳۲۱
گذشت از آنجا بیرون آمدند در حالتیکه اثر اردر همه جا منتظر و
مترصد هستند اجازت نجف آباد که عده ای از زمان نیز با ایشان
بود چنانچه ملاحظه نموده اثر اردر عدد از دست و فقر اجداد هستند
با نهایت شهادت و شجاعت از آن محرم بهای بدست آورده جمعی
حلولی آقاره و بر اثر هجوم نمودند آنها چنانچه مقاومت اینست
را دیدند فرار کردند و قسمی دیگر از نجف آبادها در عقب اینست
زمان خویش را برداشته با کله از آن طرف فریاد رسپا شدند
و لقب از خروج نجف آبادیها سید ابراهیم ما را نام که پرورد
نود ساله محترم و مقدس و در خدمت امراد جماعتی بود

میرزا محمد علی که اخیراً بطنع الترتیب معروف شدند و چند سال بعد
 حکم نظر سلطان تبعید شده بود بعد از نظر روز وارد هفتاد
 شده و فردا صبح بطرف برآز حرکت نمود و نتوانست عیال و اولاد
 خود را ملاقات کند چنانچه قبلاً اشاره شد - بالجمله پس از خروج
 اجازت قونونی نه ~~تحت~~ ^{تحت} و شهادت لایحه ای القاسم صوفی
 ادامه داشت چنانچه ^{جدید از جمله} کاتبان آقا رضا و اخوان
 امیر عبدالحی و امیر احمد ارجسته و تعدادی از اولاد و انار
 هر چه بدست آوردند ^{بهمین} بمنزل حاجی محمد صادق زنجیره باقی
 از آن نیز ارفقه نوشتجات آنها را هم برار حاجی آقا میر بردند
 نظر سلطان دید اگر چه گیر نگذشت باید این قفسه شد بدتر شد
 و باعث جمع و مرج گردد و عفو او توسط دولت مسئول خواهد شد
 لذا اعلام را جمع کرده و این اشراخا امورشراست ایشان نام در آن
 بجا حد خوانده و اذنه در قبال اثبوت در محضر شریع و صدور
 حکم از علمای متعززین نشوید و لا امام جمعه (حاجی میرزا آقا)
 و حاجی آقا رسد و هر و سایر اتباع امام جمعه بقده از اجازت
 و بعضی از محترمین ادینته و از هر یک مبلغی گرفته تا ^{تأسیس}

عالت کونونی

دین از شش روز از واقعه قونونی نه حاجی میرزا ابوالقاسم
 زنجانی که با اعدای اصفهان بود از صحرای نقر تا جرایز ^{برسانه}
 خودش حاجی محمد کادر و حاجی محمد عین مشهور بخانه اشخاص
 سلیم و بی آزار بودند (در حالتیکه قبلاً مقصد آنان با اسم
 قرصی از آنها گرفته بود) مبلغی وجهه خواست چون ایشان
 از دادن استنکاف کردند با آنکه آنها (بهمان نظر که روتیه
 عزم از لیان است) نظر هر اصلاح و غلبه با در مساجدناز
 میخواندند و ارضه خوانی میگردند و در آنظار عموم با هم
 اسلام عمل می نمودند لغیر آن آنکه باید هسته عده ^{در} اشخاص
 ایشان را گرفته با کلان اقتصاد محض آقا نجفی فرستاد و
 او را باره نیز در نویسیه رحمت داد تا تکلیف از معلوم
 نماید حاجی میرزا ابوالقاسم یک شب ایشان را در خانه خود نگاه داشت
 صبح که مردم جمع شدند گفت باید چون این صحرای نقر من ثابت
 شده دیگر حرفتان میدانید برادرش حاجی میرزا محمد
 زنجانی اشاره کرد کارش را تمام کنید آن صحرای نقر
 را از خانه بیرون برده جنب کاروانسرا را در دست گرفته

مروغه بزجر تمام شده و حیدر شاد در بازار یک بطرف میدان شاه
و دیگر برادر میدان گفته برده لحظ زده روز اندید -
(اینکه آواره در نا پیش نوشته کتبن آنها قبر از قضیه
قولی که نامه بهبه السباه نمف چنانچه شرح داده شده در
ششم ربیع الاول ۱۳۲۱ هـ واقع شد)

یکی دیگر از اخوندان مشکی غالباً مورد زحمت اجا بود در آن
تاریخ برار کسب شهرت با ذیت نبدگان خدا حایم کرد آقا
مذکر سپه حال بود جردن (پیر گفتار) بود قریب بر نفرا تکلیف
نمود و بزمان ایشان کفایت بدون طلاق برود نمود کنید
شتر از تر ابحالی رساند که سایر علما او را منع نمودند یکی
از علما یکی از رفتارنا همبار او جلو گیر نمود آقا شیخ
محمد عرب معروف بشیخ العراقین است که شخصی بزرگوار
و با نفوذ دین و تمدن بود شراً اظهار ایمان میکرد در بهان
و حق عمده که را حفظ نمود از انجمله میرزا جعفر خراسانی
فردش بود و اگر جلو گیر و منع او نبود که غیر عمومی را
بگفتن داده بود جناب وزیر شرح خدات و اقدامات

این شیخ جمید البحتی قدس سره و حضرت داشت و لوی از قلم
مولی العالم بافتن اثر خفایت شده که نسخ آن موجود است -
در آن بلو اسپر امام عبود یزد از نجف باصفهان
وارد شده اقا نجفی (ابن ذئب) او را برقتن اعمالی بی
تو غیب نمود و همجان در اصفهان بیایان نرسیده بود
که او بیز در رفت و آن اثر را در انجا روشن نمود که
قلوب اهل عالم را سوزاند -

محققان از شرح حال سید ابوالقاسم مازانی
که سید ابوالقاسم از ملاهی در عقده مازان اصفهان است
داشت بطور متقی و زاهد بود که غالباً ناز شرا در مسجد میخواند
عده ای از رفقا و معارف پیش از اول امر موفقی با ایمان شده بودند
و در برهه اکثر تعلقش بفقیده خویش و ترکش بعلما چیز با او نظماً
تمیداشتند - در حواله ۱۳۲۹ هـ با جمعی از رفقا در منزل ملائی
همدر ارض از شبی همان بود صاحب خانه برخلاف راز سید شاد
بدون ملاحظه بشارت ظهور حضرت مقصود را با او اظهار داشت
بعد از احوال و حوا ابعالی با لافزه در بهان شب موفقی با ایمان شده

و بنجر مجذوب امراله گشت که همه حادثه هر سر اظهار ایمان مینمود و عمر
 راد عورت میکرد در اندک زمانه تقوی کلمه رفت و مورد عداوت و شرار
 گشت هر جا میرفت قویتمیز میگردد و هر کس با او میرسد یعنی سواد
 چنانچه لایسید هر ماونان که پر عمل اشتکال سال است (دیدن از صبی بر
 ابوطالب در مکه بزبانت حضرت ابا مرف شده و در موقع اظهار اراد
 برار عزم ابراهیم حاج حضور داشته) در صفا بران سید خانه حکایت
 کرد روزی سینه شتم دیدم جوی از لاکار ساکنین محله لیسبان
 سید ابوالقاسم را نیز سید اظهار کردم چرا این سید پر مرد را
 میازاید و فتنه بطرف من هجوم آورده با غرب چوب سرفه دوست
 ایشان ترا شکستند جمعیت ایشان را در روز تیر ایام گذارست و قصد
 شرارت با بنیان این دهنه و ما بهر نحو خود را در آن فتنه یک خانه
 رسانیم نمی یابیم آن میوه محترم و بجز سرفه و خفته نخورد
 در بیلابستم ایشان را رسیده در بیلابسته دیدن قتی شرارتی
 کرده رفتند - و همچنین میگفت که لایسید ابوالقاسم حکایت
 مینمود که بران انجام کار بر منزل حاجی میرزا با رسم امام جمع فرست
 بودم تا چشمش بمن افتاد فریاد زد این که با بگیرد و ببرد چنانچه

اجتناب مرا گرفته در روز جسر گراه و بعد تر که در عصر لقا اخذ نمود
 آزادم گویند - خلاصه این مویز لکوار در دست حیات نظر با بیان
 و خلوصه در عالم امر دانست تا آخر عمر ملتدا و گرفتار دوست
 اغیار در اثر بود تا آنکه در شب عبود سلخ صفر ۱۳۲۱ در
 وقعه قولونخانه چنانچه گفت با نهایت رحمت و ادبیت
 بمقام شهادت نائل گشت
 این سید جلیر همیشه در آرزو شهادت بود و از درگاه خدا آقا نماند
 مینمود و بعضی از رفقای ایشان از بیخ طلب خبر داشته چنانچه در اسه ام هیره
 نه حضرت زین العقبین میگفت روزی با ایشان از نجف آباد
 با صفهان میآمدم در بین راه از روز مزاج با او گفتم با این همه
 حرکتی بر اثر قربانی در راه چه مقصود دارید اغیار که اینکار را
 نکردند اجازه دهید تا در این من شما را شنید کنم که هم مقصود
 مرام خود را فرشته باشید و هم بدست مرست این منظور را انجام مید
 بمحض شنیدن این حرف بی اختیار گریان شده گفت تو
 اینکار را نخواستی اگر کرد
 انگاه سهر اظهار کرد در روز مهمت از شهادت لایسید ابوالقاسم

عینی از اثرات حکم همین اباد و صحبت مقصود از این گفتند و در آن روز
 این آقا شهادت داده اند ۱۳۲۱ م و آن شریک با کرده افتنه

۵۰ مرزا اسداله خان وزیر

مرزا اسداله خان وزیر از اولاد فتحعلی خان احمدآبادی در ولایت
 شاه سلطان حسین است و در ۱۲۹۴ در صفهان متولد
 ۱۳۳۶ صعود نمود در سن ۲۷ بیست و هفت سالگی میرزا اسد
 اصفهان ابشارا تبلیغ کرده و بعد از آن خواهر خود را اجعه معظم
 در آورد و بتدریج در عالم بهائیت ترقی کرده بطور مشهور
 شد که در ۱۲۹۴ با اتفاق مرعش و سید الوتراب طیبی فرادر
 عیال خود بجهان آمده و از آنجا پیاده از طریق خشک بکاشان
 و بزمبارت هاجر بنیاد کاشان شده و اگر چه ظاهر آن در میان مردم
 در او این معروضاتی نداشتند و در جامعه بهائیان از حدیث
 و ایمان مشهور بود بعد از مراد حجت از علماء طائفت کشید که
 در کارهای حکومتی وارد شد اتفاقاً در همان اوقات چون
 شیر الملک زنانه از امور خلیفان بود مکتوباً بصدراعظم
 نوشته مشعر بر اینکه اگر حکومت اصفهان را بمن و الذار
 کتمید صد هزار تومان بده و پنجاه هزار تومان بخواهم در
 آنجا مکتوباً بصدراعظم شاه داد و شاه هم عیناً جهت خلیفان

۱۹۰

السلطان فرستاد که از اصفهان و مجبور شدند و شامزاده چون
 خبده شرح همین مندرک را میرزا اسدالم خان را از شیر الملک شنیده
 بود لهذا ابشارا بکار باز داشت و بالآخره بمنسب
 وزارت اصفهان نمود و معظم که در نهایت خوفا از عهد برآمده
 و جز در راتر و در کمتر و خیر خواهر و کار آمدنشان نمی نمود
 شد و با اینکه حقیقتاً مقام و کثرت کار در حقیقت نقیض
 سستی در کارها را امر علی و امیر بزرگوار و دقیقه از خدمت
 امر و خلق کوتاه نداشت با قهر و غمی از اجاره نادر و
 مالوف خود غریب از اجاب را با آنجا محبت بزرگ میگردیدند
 را بر دراکرام و انعام میسخت جالس و جامع بزرگ جهت ملاقات اجاب
 غالباً در خانه و باغ ایشان نشین میسخت کمتر دیده شده که بعلنی
 باصفهان وارد شده باشند و منزلت در خانه او واقع نشود
 خلد صدها اینکه با اسم بهائی در میان یار و یار معروف و مشهور بود
 ترقیات مملکت ظاهر نیز برعت نمود و ثروت قابل فراوان کرد املاک
 در اصفهان و خارج دارا شد بجهت خانه که در در حلقه شهرشان
 هر چه حضرت حرم مولی العالم و اخوان حرم را سید می نمود اشیای نفیس

منود و هر مبارک حضرت عبدالمها (یا صاحبی استین) در قبله بخانه
 هست و ائمه بقدم جهورافق حضرت علی مرتضی شده نیی را
 میگرداند سر در انجا همان و الله حضرت عزم شده اند و
 فتح جناب اولاد نداشتند از حضور مبارک تنار فرزند
 میکنند و حضرت مقدار غذا با بخت نیست بیفرمانند بعد از
 ان در شب حضرت عزم بوجه میآیند و پس از بلوغ او را بجای
 نکاح - در میآورند تا آنکه مهر بکر را بر سر میآید شسته
 بجایستی بعد از تزویج با روح و ریحان امکان پذیرند
 و هر چه میگویند که چه حکایت است در خارج با مهر بکر است و
 مهر بانی و در این جهت نمیتواند تا بالآخره متجز بفسر و اولاد
 شد بعد از تصرف بساعت اقدار و مقهور شدن نسبت با حضرت
 من طاف حواله لاسا ملک جهان تنفر در عین محترم میان ایشان
 و معلوم گشت با از حضرت وزیر مساعد تمام نسبت
 بدو مانند کان خصوصاً اجماعی که خارج از شرح در وصف
 است چنانچه در موقع اجماع در شان یعقوب خاتمه و رضای
 ان شسته جهت خارج توقف و خروج و کله هارال نور بنی خاتمه

یا فائمان حرکت دادند جمع کثیر را که نمیتوانستند دیگر در آنجا
 توقف داشته باشند با ششده که اطراف و غربی ملک و کرامت مرئوس
 و بسیار بزرگ در خود در دادن نوزتن اینطالیب الازم عیدانه
 زیرا در ان و افواه عموم معروف است و مبلغ و مقدار آنرا
 نمیتوانم محسوس تعیین نام - بر حوا! بعصر و عدا و تکرار علی
 اصفهانی نسبت بدو در حضرت بختان داشته عا حضور در آنجا
 با ششده ^{در راه ان} نظر با حسان و اگر این ^{نظر} بکوت میگذرانند
 و ذکر ^{در حضور ان} در حضور انست این امر اله بر زمان تکرار اند
 - عمری اجزات گذرانند تا آنکه در او این مشروطیت که اوضاع
 ادارات محلی و امور بقرتیب شد و بواسطه تغییرات انسانی
 در وظائف و متریات خارجه بزرگ تقریباً تابع بر بلعید
 رخصت هزار تکیان با اینان دارد گشت و شرح ان اینست چون
 گفتند لغو کرد در وظائف و متریات در مجلس نور ان شرح شد اداره
 مالیه در تطیف اند و حکم نشی یا اثبات در اینیا بصدار شد و
 اینطوری هر طویل کشید وظیفه خودان و صاحبان متریات
 در اصفهان که در هر سال همشاد هزار تکیان از مالیه ^{تاریخ}

عاصم ان بعضی

بیشتر از همیشه اطراف و زیر اثر قوه همه وقت یعنی مطابق
 میگردند و چنین تصور داشته که او باید بپرداخت با بعضی وقت
 و هر چه باشد از اداره مالیه در این باره کتبی نگذارد
 جوابی از لایحه نیتشید و اصرار و ابرام همه او را متاثر
 میکرد و خلاصه نظر بصورت و یا بعضی اوراق مدلی بر
 اجاره بود وقت حقوق دستماری و وظائف و بابت
 هر ساله بپردازد در آخر کار تصمیم در میان برونجا
 انظار حقوق مسلم شد و نایبده مالیه با بعضی آمده و جمع
 آنچه را که در این فوج سال ایشان بپردازد و بعد بفرستاده
 و بجا بیاورد بدین است پرداخت بکسر و نیت نپرداز
 نون شده و چون نیت بجا نظر است که هر وقت اولاد و معتاد
 خود را در مقابل این فوج بپردازد و آنکه شده آنچه را بنا بر
 خوفش باید بگذارد در زمان حیات دل و در جمیع امور و قضا
 مشرک در حکم مفاد بود و در مقابل امنی است و شراهای ناچار
 ابداً تزلزل نیافت و تا آخر دقیقه از زندگان کمال نبوس
 در لوح دروغ و ایمان در نظر امر مفادند و این باره بود

در این زحمت و غم رات در بعضی نفوس دیگر اثر آن خفیدند
 تا اندازه ای مقدار و مرتبه از این سخن معلوم شد و این مبارکه
 (مصدق آخر در وجوب
 این شخص صلوات کمال علی بن علی با همان روحانیت مانند هم کند
 و همچنین کسی که نتوانسته در مقابل این طوفان تا اندازه ای خدمت
 نمایند نیز متضرر شدند - بالجمله در ۱۳۳۳ ایان و ایان و ایان و ایان
 فوق العاده صعود ببلوت الهی فرموده و از قلم مقدس مولی الهی
 عنایت و مراعی فوق تصور در باره او ناز گشت و باب فضل و شرف
 پرورش کرده شد - از ایشان عالمه ای بزرگ در نظر ارباب
 مانده که هر یک از ایشان از ذکر و آتش بقدر لیاقت و سعادت
 خود در عالم بندگی استقامت الهی بجهت خلق و تسلیم خویش را بر از
 میدارند

تایید نامه رساله خان و وزیر

نامه میرزا اسداله خان و وزیر از اولاد فتحی خان اعظم که در اول
 شاه سلطان حسین است در سال ۱۲۶۴ قمری بمصر آمدند و در آنجا
 در ۱۳۳۰ هجری بمصر از آنجا که در آنجا بودند تا آنکه صعدی بمصر
 بعیت و معرفت سالک میرزا اسداله اصغرها را با امرای بهایت
 که در آنجا بودند خوف و بقیه معظم که در آنجا بودند روز بروز در مراتب
 ایمان ارتقا یافت تا آنکه در ۱۲۹۴ با اتفاق مرهمه سید ابوبکر
 طیب و برادر علی خویلیم از آنجا رفتند و از آنجا از طریق بیابان
 بعقرا سفر نمودند و شریف فوز باقار خان که اسما و حیات بهادری
 مفتوح شدند از چه این محو جلیله در اوایل مسعودی شدند
 و در جامه بهائیان از حیث ظهور و ایمان مشهور بود
 پس از مراجعت از عفا میرزا حبیب الله خان انصاری مشیر الملک او را
 معزازه محابره در دستگاه خویش داد و ساخت و در آنجا نشیندند
 مدیر بسیار از امور مشیر گفت تا آنکه در اوایل سال ۱۲۸۰ قمری
 مشیر الملک را نظر سلطان حسرت کرد و او را هم خلیف خان را در آنجا
 دخالت کامراد و بران کاره را لایا شخصی کافی از او خواست
 او که میرزا اسداله خان را مسرت نمودن بر تاده خان را جلیله بهر آنجا

۷۱
همه این سه نفر دیگر از حضرتین نامور در ترتیب تنظیم امور آید نمود
عبدالله چندی دانست که که میرزا اسدالله خان بقیه از جمله
کار بر میاید لذا مستقلاً با انجام امور آموزش ساخت و چون از
اهمیت رجوعش بخود مطلع گشت لقب خان داد و بالذکره منصب
وزارت معروض نمود رالتی و درستی خیر خواهر و کار او را
تعمیر معروض شد با اینکه کثرت مشغله و حفظ تمام زیادت دینی
از نفوس موعیه بستی در کار کار دایم توجه الیه انبیر بزرگوار
دقیقه از خدمت امر و خلق خهار و کلام میگوید با فقر و غنی
از اجاباته مانوس و مالوفی عزیزان هم سازا با حکم صحبت
پذیرائی میگرد هر در مانده را را مورد اکرام و انعام می ساخت -
مبارک حالش در حق بزرگوار بران ملاقات اجاباً لیا در خانه و باغ
ایشان تشکیل میشد که دیده شده که سلفی با صفهان وارد نمود منزلش
در خانه او نباشد خلاصه با اینکه با اسم هلال در حق او اعجاب و در
مشهور بود در حقین حال توحیات آدر نیز بر او الهام خدی فرام آمده در
ترویج قلم گشت اهلک در اصفهان و خارج آن غریب از انجمن خانه را
در محله ششما اصفهان که ملک حرم حضرت مولی العالم و خیرالایمان
سید محیی بود و قبلاً از آنجا تم مبارک حضرت عبدالبها و

۷۲
(یا صاحبی آئین) آئین است و آن بیت بعد دو مهر حضرت
ایمانت داشت و بشی با سیکر اقتضای در انجا همان جابله در آن
حضرت حرم شده اند با او ایچ و جویان زمین اسبوقت برار حاصه
و دستگیر بیچارگان و مظلومین خود او را داشت در هر عادت
که بر اجتناب میداد و در حق بیچارگان رسید از بند
در بیخ می نمود چنانچه در سال ۱۳۳۱ که جمع شیر در نتیجه رتق
روس و خروج از انجمن بزم حضرت انعامه در مانده در حیران شدند
دعا بنظر (که کرد کردید) بر او محمد و حسین جدا در آن وقت
بسیار در پیشتر فرام ساخت که شده از اینکه عده کثیر را بحدی
منزل و خوار کرده لازم آسایش از انجا از خود بالذکره خود
ناگزیر از مسافت با طراف نمود جمع و سایر سفر از قبیل غریب راه
موردی مرکوب و غیره در غرضشان و مقامشان داده با انجا
روانه نمود علماء اصفهان بجا انحصار افاضی با آنکه در زمین
و بعضی آن نسبت با جازر جان لبرته کار بد و بهای آن او را
بخوبی میدانسته با انوصف نظر با کرام و انعام و خواهریکه نام او از
طرف خان میدیند هر وقت سبوت گذرانده جز مجید و توصیف از
ذکر بیگردد با جمله عویر الوقت و شرافت میگذاهند تا آنکه در سال

اوضاع تغییر کرد و تمام سلطنت و بختی را اصفهان را تصرف
و اقبال الدوله که حاکم بود بطهران شتافت وزیر را
حضرت امام اصفهان بعد از یک ماه و نوزده روز که از خانه بیرون نرفته بود با احترام تمام
نزد تمام مردم بود اولین روزی که ۱۰ امر با انجام داد اداره کارهای
وزارتی روزی که اظهار داشت که باید برای همه چیز بودار و
فکر بودی بکنید که در دفعه اول و حسابها را ارائه داد که از مایات
چیز نماند و در آن وقت تمام دولت و وصول و اوصول شده
لکن از طرفت و خروج و از ممتی تحریک بعضی از علماء که بظن ایشان
توجه را نسبت بوزیر ابراز میداشتند در آن وقت تحریکات مینمودند
تمام سلطنت ناچار بنابر امر او رفتی و گذاشت که باید وجهی بکنی
کم کم کار از وقت و حسرت بجز رسید چون دیدند شمر حاضر نشدند
نقداً بعبت بزرگواران فراموشانم ناچار مبلغ مذکور را
قرض کرده داد بعد از آن تا نیا شریک به سخت گیری شده از
جهتی هم چیز اوضاع طهران تغییر نموده اداره مائیه مرکز اجاره داده
وجه بر آن تهیه دولت دادن نشون داد و آنرا مایات جدید ترسید
بود راه دیگر نداشتند و اعزام از حرم ناکر بودی لکن از این
کردن نموده وزیر هم بکشد و نسبت بزرگان قرض کرد بعبت

هزار تومان قرض را پرداخت و بقیه را بحضرات داد و خدعه بود بترسید
میست میشد بعضی از قرض مذکور را مستهلک کردند و بعضی را رجوع دادند
مبلغ از تغییر وظائف و مستمریات و غیره مانع از ادا آن قرض بود
و این غمناک بود از جهات دیگر بر این رفتن بمرستان دار اصفهان شده
و بیهوشان حواله از رئیس الوزرا (تمام سلطنت) بنام وزیر آورد
بودند جمع مصلی بر او پرداخت آن نبود و متر شوستر رئیس مائیه هم از
طهران از ادا آن وجه نمانی کرده بود و وزیر اعظم ایوان اردو ایشان
ببعضی فوق العاده مطالبه نمودند تا پس از تکرارها و مقامات از
مائیه اجاره پرداختت وجه رسید جمع مصلی نمود ناچار آنرا نیز
قرض کرده دادند و بطور کلی بکشد در شش هزار تومان مردم
مستوفی در دولت طلبکار شده جمع اوضاع امر را امر در دست
شخصی در وزیر بدست دیگر دید که هر کدام بر این اجراء مرام غف میگویند
دلی را اندید که در حدود ۱۱۱ هزار اسیر او باشد و حلاله فون بطا قرار
تا موربع اخیر بر او داده شده بود و بعد از این ششده استغفار داد
و پس از آن در زمانه با لافه قبول کردند در رئیس بزرگ مائیه اصفهان
فرستادند و او در آن تحریکات معاندت بنابر سخن در مخالفت
گذشته از آنکه بکشد در شش هزار تومان طلب مستم ایشان را که باز نماند

داستان و محقق بود و میگرد بران حساب تمام شکایات قیراشید حتی
ایشان را بجز برترقی در اداره مایه بود خوار طلبکاران از طرف
زحمت و غرض در آن امور بیخ و با مال نمودن حقوق شخصی از جهتی طلبکاران
عوضه بر این مرد محترم تنگ کرد که از زندگانی صرف نظر نمود
رئیس مایه چنین دید ناچار ایشان را بطهران فرستاد در آنجا از مردم
طلب خورا ثابت تعیین کرد ولی هنوز راه پرداخت نبراه معلوم نکرده
بودند که اوضاع ایستادگان تغییر کرد و چنانچه وقفشان در آن شهر زیاد
طول کشیده بود و بآن روزها هم امیدند آشتند که باز کار مایه تمسک
پیدا کنند تا بران پرداخت طلب ایشان را بر معین نمایند لذا با مصالح
آنکه اهل آن دهستی خورا بطلبکاران داده شد و آنرا خلیفه محفوظ
داشت ولی در جمیع این احوال در مقابل امتیانات جمع شده قوت مقام
و در کلر احوال متوجه بکن بود در این شهر با همستان و خدا را بر
کافی استانی بجان ساحی و جام معاشریع با او حکایت میکنند
که در اوان گرفتار و شدت مخصوصا پس از دادخ داران در عرض
قروض و دست بطوران شکار و در حال مزینیت هم صورت حیرت ناظر مع
بود در این باره بخاری ثابت شد که شرف دنیا در این مجموعا اثر
نداشت نه اقبالش ایام غرور یا آلا لشر در او نمود و نه از ادبش

و این بجز آنکه در هر ص حال خوشتر و در احوالی عمر کشیدند
تا اینکه در سال ۱۳۳۵ قمری در حدود بلکرت استان فرمود و از
قلم مرآت العالم کلمات عالیانه در باره او نازل شده که از آنها
بر انتب و مقامات شریفه اله بخوبی معلوم میشود و عاظم بزرگ و
بزرگوار از عطف بانه که که هر یک از دو کور در وقتان
بقدر نیافتد استعداد خود در عالم سید که استان الهی تلقین
و بستان خلیفه را ابراز میدارد

پس از گذشتن سه سال از صعود ایشان در ۱۳۳۵ هجری در شرح نهاده
حضرت سلطان شهباز مذکور کردید حکام از رسید عده در
تحریک عفو و سر در یک سخن را با برادر بزرگوار فریب فریب زده در
حضور او آن مقام مقدس را خراب نمودند در همان شب خلیفه را بسمع
قرار رسانیدند و نیز برانکه مابین فیض بزرگ رسیده
و از این روایکامیا رسیده باشد جمعی از مرده و حجتان خورا بکنند
بجز حضور که با صطلیح امر اصفهان حکم سلوک کنند و متعلق بکبریت
میرزا اسدالله خان در این است برده قیران کرد بزرگ و در حضرت
لا میرزا احمد رفوان اصفهان و لهوایب خان را که در آن تلبه فیه غرور
کرده مقدار خداداد دیگر از خلیفه کنتی در دست در کین کرد و غرور

۷۷
میز دارد آورده افقته و خالها در کرم دانه که در تخم
اقدام پرز در کمال ۵۰ روز بزرگ و سفید از طرف جنوبی در طول روز